

An Analysis of the Causes and Contexts of Egypt's Unsuccessful Democratic Transition in Light of the Arab Uprising*



- Khosro Aram**¹  **Alireza Rezaei**²  **Ghasem Torabi**³ 
1. PhD Candidate, Department of Political Science, Hamedan Branch, Islamic Azad University, Hamedan, Iran.
Email: Khosroaram.40@gmail.com;
 2. Associate Professor, Department of International Relations, Hamedan Branch, Islamic Azad University, Hamedan, Iran (corresponding author).
Email: IR.Alirezarezaei@gmail.com
 3. Associate Professor, Department of International Relations, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Hamedan, Iran.
Email:Ghasemtoraby@yahoo.com

Abstract

Before the onset of the popular uprisings in the Arab world, Egypt was among the stable countries of North Africa. However, it was not long before popular unrest spread to this nation as well. This study aims to explore the theoretical literature and investigate the nature and reasons behind these developments in Egypt, specifically examining the causes and contexts of the country's unsuccessful democratic transition. The main research question is: what factors led to Egypt's unsuccessful democratic transition in light of the Arab Spring? The hypothesis tested in response to this question posits that the failed democratic transition in Egypt resulted from conditions and factors such as the relative weakness

* Aram, Kh.; Rezaei, A. ; Torabi, Gh. (2023). An Analysis of the Causes and Contexts of Egypt's Unsuccessful Democratic Transition in Light of the Arab Uprising. *Journal of Political Science*, 27(105), pp. 204-228. <https://doi.org/10.22081/PSQ.2024.65177.2748>

 **Publisher:** Baqir al-Olum University, Qom Iran.

*** Type of article:** Research Article

 **Received:** 2023/11/24 •  **Revised:** 2024/01/15 •  **Accepted:** 2024/01/25 •  **Published online:** 2024/03/25

© The Authors



of modernization variables—especially per capita income and a fragile middle class—the absence of a political community in Egypt, a lack of elite reconciliation, the role and behavior of the military, and the status of the community in Egypt. Employing a descriptive-analytical method, the article collects data through documents and establishes logical connections among the data, subsequently extracting causal relationships between phenomena. The final data analysis is founded on the theory of transition to democracy, which encompasses various sub-theories that clarify their analytical outputs. The conclusion drawn is that whether in Egypt or in all societies that experience an unsuccessful transition to democracy, such a failure leads to a period of disillusionment regarding the attainment of democracy. Additionally, the internal contexts contributing to this unsuccessful transition are significantly more important than external factors, and when assessing the failures in transitioning to democracy, prioritizing internal variables is essential.

Keywords

Egypt, Arab Spring, Democracy, Arab Uprising, Elites.



بررسی علل و زمینه‌های گذار ناموفق دموکراتیک

در مصر در پرتو خیزش عربی*

خسرو آرام^۱ ID، علیرضا رضایی^۲ ID، قاسم ترابی^۳ ID

۱. دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

Khosroaram.40@gmail.com

۲. دانشیار، گروه روابط بین‌الملل، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران (نویسنده مسئول).

IR.Alirezazaei@gmail.com

۳. دانشیار، گروه روابط بین‌الملل، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

Ghasemtoraby@yahoo.com



چکیده

تا پیش از شروع خیزش مردمی در جهان عرب، مصر در زمره آن دسته از کشورهای شمال آفریقا بود که ثبات داشت؛ ولی به اندک‌زمانی خیزش مردمی به این کشور نیز راه یافت. دغدغه این پژوهش آن است که ضمن پرداختن به ادبیات نظری و همچنین واکاوی چیستی و چرایی این تحولات در مصر، علل و زمینه‌های گذار ناموفق دموکراتیک در مصر را بررسی کند. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که در پرتو تحولات بهار عربی، چه دلایلی سبب گذار ناموفق دموکراتیک در مصر گردید؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این پرسش مورد آزمون قرار گرفت آن است که گذار ناموفق دموکراتیک در مصر معلول شرایط و عواملی همچون ضعف نسبی متغیرهای نوسازی به‌ویژه درآمد سرانه و طبقه متوسط نحیف، نبود جامعه سیاسی در مصر و نبود مصالحه‌نخبگان و نقش و رفتار ارتش و وضعیت پراتوری جامعه مصر بوده است. مقاله به روش توصیفی - تحلیلی، به گردآوری داده‌ها از طریق اسنادی و ارتباط

* **استناد به این مقاله:** آرام، خسرو؛ رضایی، علیرضا؛ ترابی، قاسم. (۱۴۰۳). بررسی علل و زمینه‌های گذار ناموفق دموکراتیک در مصر در پرتو خیزش عربی. علوم سیاسی، ۲۷(۱۰۵)، صص ۲۰۴-۲۲۸.

<https://Doi.org/10.22081/PSQ.2024.65177.2748>

□ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع) قم، ایران؛ © نویسندگان

□ تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۰۵؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۲/۱۰/۲۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۰۵؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۰۱/۰۶



منطقی داده‌ها می‌پردازد و سپس روابط علی معلولی میان پدیده‌ها استخراج می‌شود. تحلیل نهایی داده‌ها نظریه بنیان است و بر اساس نظریه «گذار به دموکراسی» صورت می‌گیرد. این نظریه، زیرنظریه‌های مختلفی دارد که با شرح هر یک خروجی‌های تحلیلی آنها مشخص می‌شود. نتیجه اینکه چه در مصر و چه در همه جوامعی که گذر ناموفق به دموکراسی را تجربه می‌کنند، این گذر ناموفق سبب می‌شود که وارد دوران ناامیدی از دستیابی به دموکراسی بشوند؛ همچنین این زمینه‌های داخلی در گذار ناموفق به دموکراسی بسیار مهم‌تر از زمینه‌های بیرونی است و در هنگام بررسی ناکامی گذار به دموکراسی، توجه به متغیرهای داخلی می‌بایست در اولویت قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها

مصر، بهار عربی، دموکراسی، خیزش عربی، نخبگان.

مقدمه

تحركات عليه حكومت‌های عربی از اوایل قرن جدید آغاز شد؛ ولی اوج آن در سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۱۱م. بود که به «بهار عربی» شهرت یافت. مردم در کشورهای مصر، سوریه، تونس و لیبی به خیابان‌ها ریختند و حاکمان دیکتاتور را به چالش طلبیدند و خواستار عدالت و برابری شدند. در پی تحولات موسوم به بهار عربی، چهار حکومت عربی تونس، مصر، لیبی و یمن سرنگون شدند و یک حکومت عربی، یعنی سوریه دستخوش جنگ داخلی گشت.

شروع خیزش عربی با خودسوزی (محمد بوعزیزی) میوه‌فروش دوره گرد تونس در اعتراض به ممانعت و آزار پلیس در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۰م. در شهر کوچک «سیدی بوزید» به منزله چکاندن ماشه‌ای برای فعال کردن سازوکار یک جنبش عمومی بود که هیچ‌کس از جمله سیاست‌مداران و تحلیل‌گران مسائل خاورمیانه، اعم از محافل دانشگاهی و همچنین روزنامه‌نگاران انتظار آن را نداشتند. در واقع تظاهراتی که در پی خودسوزی بوعزیزی رخ داد، بی‌درنگ پس از سرنگونی زین‌العابدین بن علی در تونس در ژانویه ۲۰۱۱م. به سراسر جهان عرب و به طور مشخص به کشورهای عربی شمال آفریقا و خاورمیانه مانند مصر، مراکش، لیبی، سودان، موریتانی، اردن، کویت، عراق، لبنان، یمن، عربستان سعودی، عمان، بحرین و سوریه تسری یافت و این کشورها را دستخوش ناآرامی و بی‌ثباتی کرد و نویدبخش این پیام شد که بالاخره نسیم تغییر در خاورمیانه هم وزیدن گرفته است.

از منظر علت‌شناسی، وقوع تحولات انقلابی در موارد زیر ریشه دارد: نوع نظام سیاسی اقتدارگرا و غیردموکراتیک، اوضاع نامساعد اقتصادی، اوضاع نامساعد اجتماعی مانند نرخ بالای رشد جمعیت، نسبت بالای جوانان به کل جمعیت، شکاف‌های اجتماعی، تبعیض و فساد، اوضاع نامساعد فرهنگی مانند سرشت سلسله‌مراتبی قدرت و حاکمیت فرهنگ پدرسالار و گسترش فرهنگ نئوپاتریمونیالیسم و نظام سلطانی و سرانجام برقرار نیروی اجبار همچون نیروهای نظامی و انتظامی در برابر مخالفان و تأثیر مشروعیت خارجی و فضای بین‌المللی. آنچه در این میان سبب سرعت قیام‌های عربی

گردید، نقش رسانه‌های ارتباطی جدید مانند شبکه‌های ماهواره‌ای تلویزیونی، مانند الجزیره، شبکه‌های اجتماعی اینترنتی، مانند فیس‌بوک، توئیتر و حتی تلفن‌های همراه در این رویدادها بود.

با همه پژوهش‌هایی که پژوهشگران مسائل بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای در زمینه تحولات موسوم به «بهار عربی» صورت داده‌اند، به نظر می‌رسد تاکنون هیچ پژوهشی علل و زمینه‌های گذار ناموفق دموکراتیک در مصر را در پرتو تحولات بهار عربی بررسی نکرده است. پژوهش حاضر پاسخی به این نیاز پژوهشی است. در این زمینه، پژوهش حاضر تلاش دارد با پرداختن به ادبیات نظری و همچنین واکاوی چستی و چرایی تحولات موسوم به بهار عربی در مصر، علل و زمینه‌های گذار ناموفق دموکراتیک را در مصر در پرتو تحولات بهار عربی بررسی کند.

به منظور بررسی فرضیه پژوهش، نخست بحثی نظری با عنوان گذار به دموکراسی ارائه خواهد شد. این بحث به‌مثابه چارچوب نظری و تحلیلی مقاله خواهد بود. سپس به ریشه‌های آغاز تحولات اشاره می‌شود و در نهایت به علل گذار ناموفق به فضای دموکراتیک در مصر پرداخته می‌شود. در نتیجه مصر مجدد به دوره جدیدی از حکومت نظامیان بر جامعه مدنی تن می‌دهد. نشان‌دادن تجربه ناقص مصر برای رسیدن به سیاست‌ورزی دموکراتیک و سطح قابل توجهی از پلورالیسم و مشارکت و رقابت مدنی، مهم‌ترین هدف این مقاله است.

۱. گذار به دموکراسی؛ چارچوبی برای فهم الگوی نظری پژوهش

یکی از مهم‌ترین پرسش‌های اندیشمندان سیاسی این است که گذار به دموکراسی و عبور از حکومت‌های خودکامه و تأسیس جوامع مدنی چگونه رخ می‌دهد (ر.ک: قاضی مرادی، ۱۴۰۰). گذار به دموکراسی از نتایج مهارشدنی برخی جنبش‌های اجتماعی است که در مسیر لیبرال-دموکراسی هدایت می‌شوند؛ به عبارت دیگر گذار به دموکراسی به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن قدرت تغییرات بزرگ در ساختار دولت به وجود می‌آید. درباره چگونگی پیدایش و استقرار دموکراسی، نظریه پردازان دیدگاه‌های

مختلفی دارند که به سه گروه دسته‌بندی می‌شوند:

الف) نظریه‌های ساختاری: کسانی همچون مارتین لیپست، رابرت دال و برینگتن مور جزو این گروه هستند. اینان معتقدند رشد، توسعه و تحولات اقتصادی، گسترش نوسازی، شهرنشینی، رشد آموزش و توسعه ارتباطات، گسترش طبقه متوسط، وجود جامعه مدنی قوی و فرهنگ مشارکتی و غیره پیش‌نیاز گذار به دموکراسی است.

ب) نظریه‌های کنش‌گرایانه: که در گذار به دموکراسی بر وجود کارگزاران، نیروها و طبقات متوسط آگاه و نخبگان سیاسی قوی تأکید دارند.

ج) نظریه‌های تلفیقی: که از میان نظریه‌های پیش‌گفته، بر نقش ساختارها و کارگزاران هر دو تأکید دارند (بشیریه، ۱۳۸۵، ص. ۱۲۷). کسانی همچون هانتینگتون جزو گروه سوم هستند که بر هر دو عامل، یعنی هم ساختار و هم کارگزار تأکید دارد (هانتینگتون، ۱۳۸۱، ص. ۴۲).

برخی از نظریه‌پردازان مانند فیلیپ اشمیتز و تری کارل^۱ (۱۹۹۳، ص. ۸۰-۸۳) باور دارند که در مسیر گذار به دموکراسی، انقلاب و توده‌ها نقش چندانی ندارند، نقش نخبگان سیاسی برجسته است و بیشتر این گذار از بالا صورت می‌گیرد. جان هیگلی با توجه به نقش برجسته نخبگان سیاسی، سه مدل گذار به دموکراسی را با توجه به تجربه تاریخی حکومت‌های اقتدارگرا مطرح می‌کند:

مدل اول: اصلاحات وسیع از بالا؛ این مدل در کشورهایی همچون شیلی و پرو در دهه ۱۹۳۱م. دیده می‌شود. زمانی که نخبگان حاکم تحت فشارهای داخلی یا بین‌المللی با گشودن فضای بسته سیاسی، با نخبگان مخالف در زمینه چگونگی حکومت به توافق می‌رسند.

مدل دوم: جایگزینی، تغییر و انقلاب؛ این مدل در کشورهایی همچون ایران با سرنگونی سلطنت پهلوی در سال ۱۹۷۹م. دیده می‌شود. در این مدل، حکومت‌ها با اصلاحات گشایش فضای سیاسی بسته مخالف‌اند و با مخالفت و مبارزه مردم سرنگون می‌شوند.

مدل سوم: تلفیقی از دو مدل پیش گفته: این مدل در کشورهای کره جنوبی، لهستان و اروگوئه در دهه ۱۹۸۰م دیده می‌شود. در این مدل، مردم و نخبگان سیاسی حکومت اقتدارگرا را سرنگون می‌کنند. سپس نخبگان سیاسی وابسته به حکومت اقتدارگرا در مصونیت قرار می‌گیرند و بین نخبگان جدید و قدیم مصالحه و گفتگو صورت می‌گیرد. از نظر لینز و استفان (۱۹۹۶) فرایند گذار به دموکراسی در حکومت‌های مختلف که مدل حکومت‌های اقتدارگرا دارند، پیچیده، پیش‌بینی‌ناپذیر و متفاوت است. این قاعده دقیقاً مصداق تحلیلی روشنی برای مصر است؛ از این رو می‌توان گفت برای گذار به دموکراسی چهار عامل مهم، یعنی وجود بازیگرانی میانه‌رو، استقلال نسبی بازیگران، نیروهای مخالف میانه‌رو و داشتن راهبردها و راهکارهای مناسب برای پیش‌برد مذاکره ضروری است. اما فقدان عوامل تسهیل‌کننده گذار به دموکراسی در کنار عواملی چون ضعف نسبی متغیرهای نوسازی به‌ویژه درآمد سرانه و طبقه متوسط نحیف، نبود جامعه سیاسی در مصر و نبود مصالحه نخبگان و نقش و رفتار ارتش و وضعیت پراتوری سبب گردید که گذار دموکراسی در مصر در تحولات موسوم به بهار عربی ناموفق باشد. نظریه گذار به دموکراسی، به‌خوبی قواعد روشنی را برای فهم زمینه‌های بحران‌ساز و ایجاد یک تقاضای روشن و همچنین دلایل به‌نتیجه‌نرسیدن این تقاضا در اختیار ما قرار می‌دهد.

۲. چپستی و چرایی تحولات موسوم به بهار عربی در مصر

وقوع بهار عربی در مصر، معلول دلایلی همچون فرسودگی حکومت و عدم گردش نخبگان، شخصی‌بودن قدرت، دموکراسی‌صوری (ظاهری) و سرکوب سیاسی، اقتدارگرایی مبتنی بر هژمونی حزب حاکم و فساد گسترده در طبقه حاکم می‌باشد. در ادامه به بررسی عوامل زمینه‌ای و ایجادکننده بحران در مصر می‌پردازیم.

۱-۲. فرسودگی حکومت و نبود گردش نخبگان

نخستین عامل بحران‌ساز در کشور مصر را می‌توان نبود گردش نخبگان حکومتی و

فرسودگی و ناکارآمدی حکومت مصر دانست که موجب نارضایتی مردم شده بود. مردم و جامعه علمی و فکری مصر، سه دهه حکومت مطلقه حُسنی مبارک ۸۲ ساله را مسئول و علت گرفتاری‌های کشور تلقی می‌کردند. حکمرانی طولانی مدت مبارک به فرسایش حکومت و همچنین ثابت ماندن کارگزاران در طبقه حاکم شد (Osman, 2010, p.186). از سوی دیگر مسئله توارث و ورود جمال مبارک به دنیای سیاسی کشور، موجب افزایش سطح نارضایتی مردم شده بود؛ بنابراین ایستایی حکومت، نخستین عامل روشن بر ایجاد بحران در مصر بود.

۲-۲. فردی بودن قدرت

تمرکز قدرت در دستان شخص مبارک، ویژگی دیگر حکومت او بود. تمام تصمیم‌ها به او ختم می‌شد و تمام نهادهای سیاسی جنبه صوری پیدا کرده بودند. از نظر تارک عثمان نه تنها ضربات عظیمی بر رابطه رژیم و مردم وارد شده بود؛ بلکه ابزارهایی هم که رژیم به طور سستی از آنها برای اعمال اقتدار استفاده می‌کرد، در طی دهه‌های گذشته پیوسته آسیب دیدند؛ برای مثال هیچ نظارتی بر نهاد ریاست جمهوری که بر اساس قانون تأثیرگذارترین بازیگر سیاسی کشور بود، اعمال نمی‌شد. در دوران سادات و ناصر نهاد ریاست جمهوری نهاد قدرتمندی بود که مرکز رفت و آمد مشاوران و روشنفکران و نخبگان فکری و علمی بود؛ ولی در زمان مبارک این نهاد به ساختار ضعیف اجرایی در اطراف شخص رئیس جمهور تبدیل شده بود. البته اگر ضعیف شدن نهاد ریاست جمهوری با تقویت مجلس و ایجاد یک تعادل میان رئیس جمهور و دولت همراه بود خوشایند بود؛ ولی چنین نبود و مجلس و دولت و نهاد ریاست جمهوری در خدمت و اختیار اراده رئیس جمهور شده بودند (Osman, 2010, p.188). میزان استواری رژیم سیاسی در مصر بر شخص رئیس جمهور، پس از تلاشی که در سال ۱۹۹۵م. برای ترور مبارک در آدیس آبابای اتیوپی انجام گرفت، نمایان‌تر شد. وحشت تمام کشور را فراگرفت و حتی برخی مخالفان پرشور مبارک نیز اضطراب و نگرانی خود را از پیامدهای موفقیت چنین تروری ابزار کردند (Osmam, 2010, p. 189)؛ به دیگر بیان

فردی بودن حکومت در کنار فرسودگی حکومت و فقدان گردش نخبگان به تشدید شرایط بحرانی مصر دامن زده است.

۲-۳. استبداد سیاسی و دموکراسی ظاهری

مبارک با ایجاد یک نوع دموکراسی ظاهری با انتخابات صوری و تشکیل احزاب و دو مجلس سفلی و علیا و آزادی بیان نسبی، می‌کوشید توسعه سیاسی در جامعه مصر را نشان دهد و این موجب تسکین توده‌ها می‌شد؛ هرچند این دموکراسی ظاهری نه تنها تهدیدی برای حکومت او نبود؛ بلکه به تداوم حکومت او نیز انجامیده بود. به باور لیسابلیدس، راهبرد حفظ رژیم برگزاری انتخابات بود. انتخابات در مصر محصول دموکراسی نبود. (Blayde, 2011, p. 238)؛ به عبارت دیگر حکومت مصر در زمان مبارک در کنار برگزاری انتخابات، کاملاً مهارشده بود. سرکوب شدید جنبش کفایت، اخوان المسلمین همراه با بازداشت، نقض حقوق بشر، نظارت شدید بر نهادهای مدنی و دانشگاهی بخشی از اقدامات و سیاست‌های حکومت به‌ظاهر همراه با دموکراسی و انتخابات مبارک بود. سازمان مصری حقوق بشر تخمین زد که بین فاصله سال‌های ۲۰۰۳ - ۲۰۰۷م، بدرفتاری شدید باعث مرگ بیش از ۱۴۷ نفر از زندانیان مصری شده است؛ همچنین بنا به ادعای این سازمان شکنجه در خیابان‌های مصر در روز روشن انجام می‌گرفت. حتی جریان و حزبی که در انتخابات موفق می‌شد، چندان نقشی در تصمیم‌گیری‌ها نداشت. محمود عباس، رهبر حزب الوفد، در سال ۲۰۰۹م. نقش حزب خود را در سیاست مصر برانگیختن گفتگو می‌داند و نه مشارکت در تصمیم‌گیری یا حکومت بر کشور. نادر فرگانی، دانشمند مشهور مصری و نویسنده برجسته و گزارشگر توسعه انسانی سازمان ملل در خصوص جهان عرب نیز کلیه نیروهای اپوزیسیون در مصر دوران مبارک را به جنازه تشبیه می‌کند (Osman, 2010, p. 190).

گذشته از سرکوب و ممانعت از مشارکت برخی جریان‌ها، حکومت مبارک در مواقعی نیز در انتخابات برای پیروزی حزب حکومتی NDP، حزب دموکراتیک ملی، مداخله می‌کرد؛ با اقدام‌هایی همچون جلوگیری از ورود رأی‌دهندگان مخالف به محل

اخذ رأی، اعمال نفوذ و تقلب در شمارش آرا (Blaydes, 2011, p. 239). در کل می‌توان گفت حکومت مصر در زمان مبارک نوعی حکومت مبتنی بر اقتدارگرایی و سرکوب نسبی بود. مبارک سعی می‌کرد از طریق گروه‌های وابسته به خود که با ایفای نقش نیابتی همچون اتحادیه‌ها، سندیکاهای حرفه‌ای، اداری و ابزار رسانه به فرمان‌برداری مردم اقدام کند. برتری وفاداری و تعهد به نظام، نگرش سیاسی و پیشینه سیاسی بر تخصص و توانایی از ویژگی‌های دیگر حکومت مبارک بود و موجب شکاف بیشتر میان مردم و حکومت شده بود (Osman, 2010, p. 192).

به دیگر بیان چه‌بسا یکی از مهم‌ترین معایب حکومت مبارک، تناقض درونی نظام حکمرانی وی بود. حکومت می‌کوشید در عین پیش‌برد یک حکومت استبدادی فردی، ظاهری دموکراتیک به نظام سیاسی خود دهد. همین امر هر گونه اصلاح و تحوّل به سمت دموکراسی خواهی را محدود می‌ساخت. هنگام سخن از دموکراسی، مبارک مدعی بود یکی از بهترین دموکراسی‌های جهان را در اختیار دارد.

۲-۴. اقتدارگرایی همراه با تسلط حزب حاکم

حکومت مصر در زمان مبارک، یکی از انواع حکومت‌های انتخابات رقابتی و اقتدارگرا بود. لیسابلیدس در پژوهش دقیقی درباره انواع نظام‌های اقتدارگرا در جهان عرب، به چهار گونه مختلف نظام‌های انتخاباتی اشاره می‌کند.

الف) نظام‌های سیاسی مبتنی بر هژمونی حزب حاکم، همراه با انتخابات رقابتی؛ مانند مصر و یمن در دوران مبارک و عبدالله صالح.

ب) نظام‌های پادشاهی با درجه بالایی از رقابت انتخاباتی؛ مانند مراکش، کویت و بحرین.

ج) نظام‌های سیاسی تک‌حزبی با رقابت محدود؛ مانند عراق، تونس و سوریه در دوران صدام، بن‌علی و اسد.

د) نظام‌های پادشاهی با رقابت انتخاباتی محدود؛ مانند عربستان سعودی، عمان و مصر (Blayed, 2011, p. 210-243).

همان‌طور که گفته شد حکومت مصر جزو حکومت‌هایی با تسلط حزب حاکم و وجود انتخابات رقابتی بود. در این مدل حکومتی، گرچه آزادی بیان و میزانی فعالیت احزاب و رقابت انتخاباتی دیده می‌شود، در واقع تنها حزب حاکم موقعیت برتر را دارد (نیاکویی، ۱۳۹۱، ص. ۵۱).

۲-۵. فساد گسترده در طبقه حاکم

ویژگی خاص حکومت مبارک فساد مالی گسترده خانواده و وابستگان آنان بود؛ به گونه‌ای که دارایی خانواده مبارک را چهل تا هفتاد میلیون دلار و دارایی ۳۹ مسئول و تاجران وابسته به پسر مبارک را بیش از یک میلیارد دلار تخمین زده بودند و این امر نقش مهمی در اعتراضات ۲۰۱۱م. مصر داشته است (Goldstone, 2011, p.79).

بنا به گزارش سی. بی. اس. نیوز، از منابع کسب درآمد خانواده این بود که شرکت‌های خارجی باید ۲۰ درصد از سهام را به نام خانواده او می‌کردند و بخشی از هر نوع تجارتی متعلق به خانواده مبارک بود. در همین زمینه، پروفیسور کریستوفر دیویدسن می‌گوید: شرکت‌های خارجی با دادن ۲۰ درصد سهام شرکت به خانواده مبارک، از حمایت حکومت و ارتش برخوردار می‌شدند و امنیت تجارت آنان تأمین می‌شد. نام سوزان مبارک، همسر حسنی مبارک نیز در باشگاه میلیاردی‌های سال ۲۰۰۰م ثبت شده است. سوزان پول‌هایش را بیشتر در بانک‌های آمریکا قرار می‌داد؛ ولی در پایتخت برخی کشورهای اروپایی مانند لندن، برلین، مادرید، پاریس و دبی نیز به ساخت و ساز مشغول بود. بنا به گزارش گاردین، خانواده مبارک در زمینه مسکن و هتل‌سازی سرمایه‌گذاری وسیعی داشتند و ثروت پسران حسنی مبارک، جمال مبارک به بیش از هفده میلیارد دلار و علا مبارک به شصت میلیون یورو می‌رسد (قزوینی حائری، ۱۳۹۰، صص. ۵۹ - ۶۰). از ویژگی‌های بارز حکومت مصر در زمان حسنی مبارک، فساد گسترده در خانواده مبارک و نخبگان حکومتی بود که از رانت قدرت سیاسی استفاده می‌کردند.

۳. علل و زمینه‌های گذار ناموفق دموکراتیک در مصر در پرتو تحولات بهار عربی

اگر دموکراسی را در مؤلفه‌هایی همچون برگزاری انتخابات آزاد، رقابتی و منظم با حضور همه جریان‌های سیاسی، گردش مسالمت‌آمیز قدرت، رعایت قواعد بازی، فضای باز سیاسی و دخالت نکردن نیروهای مسلح در روندهای انتخاباتی خلاصه کنیم، تحولات مصر بازتولید سریع اقتدارگرایی نظامیان در شکلی وسیع‌تر از دوران مبارک بود. حکومت اخوانی نیز که در اولین انتخابات پس از برکناری مبارک به روی کار آمد، دولتی مستعجل و انحصارگرا بود که نه تنها مصر را به سمت پلورالیسم و دموکراسی پیش نبرد؛ بلکه زمینه قطبی شدن جامعه و قدرت‌گیری مجدد نظامیان را فراهم آورد. در ادامه برخی از مهم‌ترین موانع شکل‌گیری گذار دموکراتیک موفق در مصر را بررسی می‌کنیم.

۳-۱. ضعف نسبی متغیرهای نوسازی به‌ویژه درآمد سرانه و طبقه متوسط نحیف

بر اساس پژوهش‌های انجام‌شده میان متغیرهای نوسازی، مانند درآمد سرانه، شهرنشینی، صنعتی‌شدن، آموزش و دموکراسی همبستگی مثبت قوی وجود دارد. در واقع گفته می‌شود که دموکراسی متعلق به جامعه مرفه، باسواد و به‌طور عمده شهرنشین است.

برخی محققان دست کم ۴۰۰۰ دلار درآمد سرانه را برای شکل‌گیری دموکراسی ضروری می‌دانند. بررسی اوضاع مصر بیانگر آن است که این کشور از نظر این شاخص‌ها، به‌ویژه درآمد سرانه وضعیت مطلوبی ندارد و جامعه‌ای به شدت فقیر است. درآمد سرانه این کشور در سال ۲۰۰۹م. و پیش از بهار عربی، در حدود ۲۰۲۰ دلار و بسیار کمتر از درآمد حداقلی بوده است. این عدد در مقایسه با درآمد سرانه ۳۷۲۰ دلاری در تونس در همان سال، بسیار کمتر و حدود نصف است. از نظر شهرنشینی و سواد نیز مصر جایگاهی پایین‌تر از تونس دارد. از نظر ساختار اجتماعی نیز، طبقه متوسط مصر در مقایسه با تونس به مراتب ضعیف‌تر بوده است. اگرچه تعریف طبقه متوسط و شاخص‌سازی آن بحث پیچیده‌ای است و رهیافت‌های متنوعی در تعریف و

شاخص‌سازی آن وجود دارند که بررسی آن مجال دیگری را می‌طلبد، مطالعات مختلف بیانگر آن است که طبقه متوسط مصر در مجموع ضعیف بود و تا پیش و پس از بهار عربی، پیوسته در حال افول و کوچک شدن بوده است. حال آنکه رشد طبقه متوسط در سوریه و تونس در دهه اول قرن جدید قابل توجه بود (Badawi, 2014, p. 259).

البته در برخی متغیرهای اجتماعی، جامعه مصر پتانسیل‌های خوبی برای دموکراتیک شدن دارد. جامعه مصر بر خلاف جوامعی مانند لیبی، یمن، سوریه و بحرین جامعه‌ای به نسبت متجانس است و بجز شکاف «مسلمانان - قبطی‌ها» که گاه موجب نزاع مذهبی می‌شود، زمینه قطبی شدن بر اساس مؤلفه‌های مذهبی و فرقه‌ای را ندارد. البته با توجه به نسبت کم مسیحیان، این شکاف در عمل تأثیرگذاری کمی دارد و می‌توان مصر را در کنار تونس در زمره جوامع متجانس طبقه‌بندی کرد. از یک سو نبود شکاف قبیله‌ای، مذهبی و فرقه‌ای، امکان شکل‌گیری احزاب و نهادهای فراگیر را بیشتر کرده است و از سوی دیگر بهره‌برداری از این شکاف‌ها و قطبی شدن جامعه بر اساس شکاف‌های سنتی را ناممکن می‌سازد. افزون بر این مقبولیت دموکراسی در مصر بالاترین عدد در میان کشورهای دستخوش بحران و معادل ۷۴/۸۰ است و حتی از تونس نیز بالاتر است. بالاتر بودن این شاخص در جامعه فقیر مصر، درحالی که مقبولیت دموکراسی در جامعه مرفه بحرین کمترین عدد است (بی‌زبان، ۱۳۹۶، ص. ۲۸۶)، خود کارآمدی نظریه نوسازی را به چالش می‌کشد. به هر حال مقبولیت بالای دموکراسی در مصر می‌تواند امیدوارکننده باشد. گذشته از اینها، جامعه مدنی مصر پیش از بهار عربی به نسبت قدرتمند بود و حتی به‌ظاهر از جامعه مدنی تونس در آن زمان قدرتمندتر می‌نماید (Stephan & Linz, 2013, p. 22). مدل حکومتی مبارک در مقایسه با بن علی مشارکتی‌تر بود و نقش احزاب و انتخابات در آن بیشتر بود (Blayds, 2011, p. 39). این عامل باعث شده بود که جریان‌های مختلفی اعم از احزاب و انجمن‌ها و سندیکاها در این کشور نقش داشته باشند. سقوط حکومت مرسی، متعاقب تحولات جامعه مدنی علیه آن، نقش پررنگ جامعه مدنی در این کشور را نشان می‌دهد. البته این پرسش که تا چه میزان می‌توان برخی احزاب و جریان‌هایی مانند اخوان المسلمین مصر یا حزب سلفی

نور را در قالب یک جامعه مدنی پیشرو، مشروع و بالنده تحلیل کرد که می‌تواند به دموکراسی کمک کند، خود مجال دیگری می‌طلبد.

۲-۳. نبود جامعه سیاسی در مصر و نبود مصالحه نخبگان

برای ایجاد دموکراسی به جامعه سیاسی نیاز است؛ یعنی باید گروه‌هایی سازمان‌یافته از فعالان سیاسی وجود داشته باشند تا بتوانند نه تنها در مقابل دیکتاتوری مقاومت کنند؛ بلکه در میان خودشان نیز درباره چگونگی غلبه بر ترس مشترک و ایجاد قواعد بازی برای یک جایگزین دموکرات به گفتگو پردازند. اگرچه جامعه مدنی مصر پیش از بهار عربی به نسبت قدرتمند بود و حتی از جامعه مدنی تونس در آن زمان قدرتمندتر می‌نمود، جامعه سیاسی مصر توسعه نیافته بود. چهارماه پس از سقوط مبارک، دو گروه اجتماعی عمده‌ای که علیه او به پا خواسته بودند، حتی یک نشست مشترک نداشتند تا درباره جایگزین‌های حکمرانی دموکراتیک گفتگو کنند. وبگاه اخوان المسلمین حتی در سال‌های پس از بهار عربی، پیش‌نویس پلتفرم سال ۲۰۰۷م. را به نمایش می‌گذارد که در آن مؤلفه‌های غیردموکراتیک به چشم می‌خورد؛ از جمله مخالفت با این ایده که زنان یا غیرمسلمانان بتوانند رئیس‌جمهور شوند (بیش از نیمی از جمعیت مصر را این دو گروه تشکیل می‌دهند)؛ همچنین در این پلتفرم توصیه شده بود که یک دادگاه عالی مرکب از پیشوایان مذهبی باید باشد تا تمام مصوبات مجلس را از نظر انطباق با شریعت بررسی کند؛ از این رو حسی از بی‌اعتمادی روزافزون در میان جریان‌های سکولار شکل گرفت و به‌طور کلی فضای سیاسی مصر را سوءظن و تردید در بر گرفت (Stephan & Linz, 2013, p. 23). حتی هنگامی که اخوان المسلمین به قدرت رسید، به انحصارگرایی روی آورد. این گروه بی‌توجه به مخالفت‌های گسترده نهادهای قضایی و همچنین لیبرال‌ها و سکولارها به تدوین پیش‌نویس قانون اساسی پرداخت و این امر برای جریان‌های سکولاری که در انقلاب نقش داشتند، ناگوار بود. تأکید بر شریعت اسلامی به عنوان منبع انحصاری قانون‌گذاری، افزایش اختیارات رئیس‌جمهور و رعایت‌نشدن حقوق زنان و نیز گرایش به سلفی‌گری برای سکولارها چنان ناگوار بود که نزدیکی به

ارتش و نهادهای قدرت پیشین برای کنارزدن اخوانی‌ها را توجیه می‌کرد. خلیل‌الأنانی توضیح می‌دهد که چگونه طی دو دهه گذشته، لایه‌های محافظه‌کار در اخوان‌المسلمین موفق شدند در ساختار این تشکیلات رشد بیشتری کرده، در عمل نوگرایان را کنار بزنند. نامزدی خیرت الشاطر و بعدها محمد مرسی برای ریاست جمهوری، نمادی از این موفقیت محافظه‌کاران در اخوان‌المسلمین بود. نبود یک جهان‌بینی پلورالیستی و یک راهبرد انعطاف‌پذیر در اخوان‌المسلمین به بی‌اعتمادی بین اخوان و دیگر جریان‌های سیاسی دامن زد و تردید دیگران دربارهٔ تعهد این جریان به ارزش‌های دموکراتیک را تقویت کرد (Anani, 2015, p. 236-A1).

این وضعیت خود تأثیر بسزایی در تحولات و رویارویی‌های بعدی ایفا کرد. جالب آنکه این روند کاملاً متفاوت از تونس بود. در تونس سکولارها و اسلام‌گرایان در زمینهٔ اصول دموکراتیک به تفاهم رسیدند و همکاری کردند و حتی دولت تروئیکا نمادی از همکاری و تعامل این جریان‌ها بود؛ اما در مصر رویکرد انحصار‌گرای اخوان و عدم تعامل سکولارها و اسلام‌گرایان، در عمل زمینهٔ بحران سیاسی را ایجاد کرد؛ به گونه‌ای که احزاب و شخصیت‌های مخالف، میلیون‌ها نفر از مردم را در قالب جبهه نجات ملی و جنبش تمرد علیه دولت محمد مرسی، بسیج کردند و خواهان برکناری دولت شدند. بدون نقش‌آفرینی فعال جامعهٔ مدنی علیه حکومت مرسی، به احتمال کودتایی شکل نمی‌گرفت یا اینکه ناموفق باقی می‌ماند. می‌توان استدلال کرد که اگر جریان‌های سیاسی مختلف شامل سوسیالیست‌ها، اسلام‌گرایان و لیبرال‌ها پس از سقوط مبارک به تعامل و گفتگو می‌پرداختند و بر سر رعایت قواعد بازی دموکراتیک به اجماع می‌رسیدند، احتمال گذار دموکراتیک موفق مانند تجربهٔ تونس بیشتر می‌شد.

۳-۳. نقش و رفتار ارتش و وضعیت پراتوری جامعهٔ مصر

هنگامی که بهار عربی در تونس و مصر به برکناری رژیم‌های بن‌علی و مبارک موفق شد، این تحلیل در محافل دانشگاهی مطرح شد که یکی از مهم‌ترین علل موفقیت

جنبش‌ها در این دو کشور، نقش حمایتی ارتش از مردم بوده است. محققانی مانند لوتریک استدلال کردند که ارتش‌های مصر و تونس هر دو دارای نهادمندی بالا و ارتباط زیاد با جامعه بودند و این عامل نقش پررنگی در حمایت‌نکردن از رژیم حاکم یا همراهی با معترضان داشته است. با این حال نگاهی دقیق‌تر به کنش ارتش تونس و مصر در مواجهه با اعتراضات، تفاوت ظریفی را بیان می‌کند که بر کنش ارتش این دو کشور در مراحل بعدی نیز تأثیر گذار بوده است. ارتش تونس از همان آغاز و تمام‌عیار از معترضان حمایت کرد؛ حال آنکه ارتش مصر تنها با گسترش دامنه اعتراضات و با بی‌میلی از جنبش اعتراضی حمایت کرد. در تبیین این تفاوت می‌توان گفت که ارتش تونس پایین‌ترین بودجه نظامی را در جهان عرب داشت. از نظر سیاسی، به‌ویژه در مقابل وزارت کشور ضعیف بود و به‌طور کلی نهادی تضعیف‌شده و به‌حاشیه‌رانده شده بود؛ از این‌رو منافع زیادی در تغییر وضع موجود داشت؛ در حالی که ارتش مصر در دوران مبارک جایگاه ممتاز خود را در مقایسه با دیگر نهادها حفظ کرده بود و قدرت سیاسی و اقتصادی چشمگیری داشت؛ از این‌رو منافع چندانی در تغییر وضع موجود نمی‌دید (Niakooee, 2013, p. 430).

بررسی تحولات تاریخی مصر بیانگر وجود دولت پنهان یا عمیق نظامیان است که ریشه آن به پیدایش دولت مدرن در این کشور در قرن نوزدهم و به‌ویژه کودتای افسران آزاد در سال ۱۹۵۲م. باز می‌گردد. در زمینه روند و ارکان دولت عمیق نظامیان در مصر می‌توان به تقدّم شکل‌گیری ارتش بر نیروهای غیرنظامی، وجود دشمن خارجی و تهدید آن، ارتش به‌مثابه نیروی نوساز و مهار ارتش بر زیرساخت‌های اقتصادی - اجتماعی اشاره کرد. ارتش مصر در عرصه داخلی یک کارتل بزرگ اقتصادی است و دست کم بر نیمی از اقتصاد کشور سلطه دارد. نظامیان مصری در دوره مبارک بر مجتمع‌های تجاری، صنعتی، نظامی سودآور سلطه یافتند. پس از شدت گرفتن سیاست انفتاح یا آزادسازی اقتصادی در مصر، وابستگان نظامیان توانستند بر بخش خصوصی واقعی غلبه کنند (پورحسن، ۱۳۹۵، ص. ۴۳). هینچس درباره نقش و جایگاه ارتش مصر می‌گوید: مصر کشوری نیست که ارتش داشته باشد؛ بلکه ارتشی است که یک کشور دارد. تنها مبلغی

که ارتش مصر از ایالات متحده در طول سال دریافت می‌کرد، سه‌برابر کل بودجه ارتش تونس بوده است و این ارتش اقتصاد موازی وسیعی را شکل داده است (Benin & Vairel, 2011, p. 248).

این در حالی است که هرگز چنین وضعیتی در تونس دیده نمی‌شود و ارتش جایگاهی در سیاست این کشور نداشت. به‌طور کلی می‌توان گفت که ساختار آن، زمینه‌کنش ارتش و سرانجام بازتولید کامل قدرت نظامیان را فراهم آورد. نکته پراهمیت دیگری که توجه به آن ضروری است، نقش پررنگ رانتیریسیم و پیوند آن با دولت پنهان در مصر است؛ درحالی‌که چنین پدیده‌ای در تونس دیده نمی‌شود. مطالعات درباره رانتیریسم بیانگر آن است که دولت مصر بسی فراتر از دولت تونس، یک دولت رانتی شمرده می‌شود. اگر رانت را در وجهی کلی‌تر، شامل صدور نفت و گاز، رانت‌های ناشی از حمایت خارجی و رانت‌های حاصل از پول‌های ارسالی کارگران در نظر بگیریم، وضعیت مصر رانتیریسیم شدید خواهد بود (میرترابی، ۱۳۹۴، ص. ۱۰۲). سرریز بسیاری از این وجوه رانتی به دولت پنهان، به‌ویژه نظامیان در مصر، وجه افتراق مهمی است که بر تفاوت نتایج تحولات در تونس و مصر تأثیر داشته است.

افزون بر نقش پررنگ ارتش مصر به عنوان دولت پنهان یا عمیق، باید توجه داشت که در تونس وجود جامعه سیاسی توسعه‌یافته، رعایت قواعد بازی دموکراتیک، همراهی و تعامل اسلام‌گرایان و سکولارها و اجماع درباره راه‌های انتقال قدرت سیاسی باعث گردید که در عمل فضای سیاسی جامعه مناسب مداخله نظامیان نباشد. در مقابل در مصر نبود همکاری و منازعه وسیع میان جریان‌های اسلام‌گرا و سکولار، رویارویی مستقیم گروه‌های اجتماعی، ضعف نهادهای سیاسی مورد اجماع، گسترش خشونت سیاسی و اجماع‌نکردن در زمینه روندهای انتقال قدرت، زمینه کودتا و دخالت ارتش در سیاست را ایجاد کرد. دخالت ارتش از این منظر، واکنشی به گسترش تنش سیاسی و آزمایش رفتن نظم در جامعه است. در واقع از منظر نظریه هانتینگتون می‌توان استدلال کرد که وضعیت جامعه مصر پراتوری بوده است؛ بدین معنا که مشارکت سیاسی بالا و نهادمندی سیاسی پایین بوده است؛ از این رو ضعف نهادهای سیاسی برای تعدیل

مشارکت سیاسی و نبود نهادها و یا رهبران حرفه‌ای مورد اجماع، زمینه‌خیزانی شدن سیاسی، افزایش تنش‌ها و درنهایت مداخله ارتش را فراهم آورد (نیاکویی، ۱۳۹۵، ص. ۱۲۷)؛ بر این اساس مداخله‌نکردن ارتش در سیاست تونس متأثر از نهادمندی سیاسی نسبی، اجماع نخبگان و نبود تنش سیاسی و مداخله ارتش در سیاست مصر به دلیل ضعف نهادمندی، اجماع‌نکردن نخبگان و تنش و تباهی نظم سیاسی بوده است.

در برخی مطالعات در پاسخ به چرایی عدم گذار دموکراتیک در مصر، به بررسی تطبیقی فرهنگ سیاسی پرداخته شده است؛ بر این اساس فرهنگ سیاسی مصر با لحاظ کردن شاخص‌هایی چون تساهل و تسامح مذهبی و قومی، آزادی فردی، برابری جنسی و... به مراتب پایین‌تر از تونس ارزیابی شده است؛ برای مثال تساهل و تسامح مذهبی در تونس معادل ۷۰/۸۳ است؛ در حالی که این رقم برای مصر ۳۷/۵ است؛ همچنین برابری جنسیتی در مصر معادل ۳۹ و همین شاخص برای تونس ۷۲ است (بی‌زبان، ۱۳۹۶، ص. ۲۸۵). با این حال باید دانست که تأثیر فرهنگ سیاسی بر دموکراسی، موضوع پر مناقشه‌ای است و نمی‌توان به‌طور قطع تأثیر آن بر گذار ناموفق را تأیید کرد. برخی محققان گذار به دموکراسی، استدلال می‌کنند که تصور وجود فرهنگ و ارزش‌های دموکراتیک به عنوان مقوله‌ای پیشینی یا انسان‌شناسانه و مردم‌شناسانه تصور بی‌بنیابی است. همه فرهنگ‌های سنتی به درجات مختلف اقتدارگرایانه و غیردموکراتیک هستند و ارزش‌هایی مانند تساهل، سازش، مشارکت، رقابت و غیره تنها پس از تجربه عملی و اجتناب‌ناپذیر آنها به عنوان مقولات و مفاهیم کلی مطرح شدند (نیاکویی، ۱۳۹۹، ص. ۹۹). در واقع عمل سیاسی بر نظریه فرهنگی اولویت دارد و پس از پذیرش این گونه ارزش‌ها از جانب نخبگان حاکم است که به مرور این ارزش‌ها در جامعه رواج می‌یابد (بشیری، ۱۳۸۴، ص. ۴۷). از این منظر نقش پررنگ‌تر به کنش، بینش و رفتار نخبگان سیاسی باز می‌گردد و این عامل از بالا به پایین جامعه تسری می‌یابد.

در مجموع سطح پایین‌تر متغیرهای نوسازی به‌ویژه در آمد سرانه و وضعیت وخیم‌تر اقتصادی در قیاس با تونس، افراط‌گرایی اخوانی‌ها و نبود مصالحه و هم‌پذیری در میان نخبگان سیاسی مصر که به قطبی‌شدن بیشتر جامعه منجر گردید و درنهایت ماهیت و

کنش متفاوت ارتش در تونس و مصر، مهم‌ترین عواملی هستند که تفاوت در نتایج دموکراتیک‌سازی در جامعه تونس و مصر را تشریح می‌کنند. در این میان، به نظر می‌رسد مصالحه‌نکردن نخبگان مهم‌ترین و تأثیرگذارترین نقش را داشته است. مصالحه‌نکردن به قطبی‌شدن جامعه و نخبگان انجامید و زمینه را برای کودتا مهیا کرد. بدون حمایت جامعه مدنی از کودتا، اساساً ارتش نیز چندان قادر به انجام این کنش نبود.

نتیجه‌گیری

تجربه شرایطی همچون فشار اقتصادی و نابرابری‌های عمیق اجتماعی، بیکاری فزاینده جوانان و نارضایتی آنان، سرکوب سیاسی و احتکار قدرت توسط یک خانواده و حزب و مواردی از این دست، بستر مناسبی را برای شکل‌گیری یک جنبش اعتراضی در مصر فراهم کرده بود. خیزش مردمی در جهان عرب، بسیاری را به این نتیجه رسانید که دیوارهای بزرگ اقتدارگرایی در خاورمیانه ترک برداشته و فصل گذار به دموکراسی در کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه عربی آغاز شده است؛ به گونه‌ای که برخی متفکران امواج دموکراسی‌خواهی در این کشورها را در ادامه موج سوم دموکراسی دانستند یا آن را موج چهارم دموکراسی تحلیل و تفسیر کردند؛ اما با آنچه در روزگاران پس‌انقلاب رخ داد، امیدواری‌ها برای گذار به دموکراسی خیلی زود رنگ باخت و بهار عربی به خزان و زمستان دموکراسی بدل گردید.

مصر جامعه‌ای متجانس، به نسبت یکپارچه با هویت ملی قوی، نظام اداری و نهادهای دولت مدرن است؛ همچنین این کشور جامعه مدنی به نسبت قوی‌ای داشت و حتی گفته‌اند جامعه مدنی مصر پیش از بهار عربی از جامعه مدنی دیگر کشورها نیز قدرتمندتر بود. با این حال از نظر شاخص‌هایی مانند درآمد سرانه و قدرت طبقه متوسط، مصر در مقایسه با دیگر کشورهای درگیر انقلاب عربی، وضعیت نامناسبی داشت و فقر در آن گسترده بوده است؛ با این حال شرایط به گونه‌ای رقم خورد که گذار به دموکراسی در این کشور ناکام ماند. اخوان المسلمین پس از قدرت‌یابی در

مصر به انحصارگرایی پرداخت و با سیاست‌های تنگ‌نظرانه، بسیاری از جامعه مدنی را از خود دور ساخت و در عمل کلیه سکولارها در مقابل محمد مرسی قرار گرفتند. مصالحه‌نکردن با دیگر جریان‌ها در مورد قانون اساسی، حقوق زنان، نقش ریاست جمهوری و موجی از اعتراضات، جامعه مدنی را علیه دولت اخوانی برانگیخت و به قطبی شدن جامعه انجامید. عامل دیگر نوع کنش ارتش در مصر بود. ارتش مصر بسیار قدرتمند است و بر بخش عظیمی از اقتصاد سیطره دارد و در عمل دولتی پنهان را شکل داده است. البته مصالحه‌نکردن نخبگان و قطبی شدن جامعه، نقش مهم‌تری داشت و در عمل زمینه را برای کودتای ارتش فراهم ساخت. می‌توان تصور کرد که در صورت همکاری و مصالحه اسلام‌گرایان و سکولارها و پذیرش قواعد بازی دموکراتیک، نخبگان سیاسی می‌توانستند با حمایت جامعه و افکار عمومی به تدریج کنترل غیرنظامیان بر ارتش را گسترش دهند و کارکرد و جایگاه ارتش را در این کشور تغییر دهند. افزون بر این عوامل بین‌المللی تأثیر تعیین‌کننده‌ای در روند دموکراسی در تونس و مصر نداشته‌اند.

تحولات بهار عربی درس‌هایی را نیز در بر دارد. نخستین درسی که می‌توان از تحولات بهار عربی گرفت، لزوم پاسخگویی به‌هنگام و تدریجی به مطالبات مردمی است. انباشت مطالبات نه تنها می‌تواند جامعه را در وضعیت انفجاری قرار دهد؛ بلکه دولت‌ها را به نقطه‌ای خواهد رساند که ناتوان از حل مسائل خویش باشند. در این شرایط دولت‌ها ناگزیرند برای حفظ ثبات و آرامش، رویکردهای امنیتی و سرکوب معترضان را در دستور کار قرار دهند. درس دیگری که از تحولات منطقه، به‌ویژه از رصد کردن تحولات لیبی، سوریه و یمن می‌توان گرفت لزوم تقویت جامعه مدنی و پرهیز از به‌حاشیه‌راندن نخبگان میهن‌پرست، درستکار و صادق کشور است. احزاب و نخبگان سیاسی و فرهنگی کشور حلقه واسط مردم با حکومت‌اند. در زمان‌های بحران، نهادهای جامعه مدنی و نخبگان موجود می‌توانند با تشریک مساعی و تلاش برای ایجاد اتحاد و همبستگی، کشور را از دچار شدن به سرنوشتی نامعلوم درگیر شدن در بحران‌های عمیق و خطرناک از جمله جنگ داخلی دور سازند.

فهرست منابع

- بشیریه، ح. (۱۳۸۴). گذار به دموکراسی. تهران: نشر نگاه معاصر.
- بشیریه، ح. (۱۳۸۵). گذار به دموکراسی. تهران: نشر نگاه معاصر.
- بی‌زبان، ع.ر. (۱۳۹۶). تحلیل تطبیقی موانع گذار به دموکراسی در خاورمیانه. علوم اجتماعی، ۲۶(۷۸)، صص. ۲۴۹-۲۹۷.
- پورحسن، ناصر (۱۳۹۵). «دولت عمیق» نظامیان و «کودتای جامعه مدنی» در مصر (با تأکید بر تحولات سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۱۵)، فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، دوره ۵، شماره ۲، شهریور، صص ۵۳-۷۴.
- قاضی مرادی، ح. (۱۴۰۰). گذارها به دموکراسی. تهران: انتشارات اختران.
- قزویی حائری، یاسر (۱۳۹۰). سونامی در جهان عرب: گفتاری پیرامون تحولات اخیر (۲۰۱۱) در جهان عرب، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- میرترابی، س. (۱۳۹۴). تحلیل قیام‌های مردمی در خاورمیانه از منظر اقتصاد سیاسی نفت. تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، ۷(۲۴)، صص. ۹۱-۱۳۷.
- نیاکوئی، س.ا. (۱۳۹۱). کالبدشکافی انقلاب‌های معاصر در جهان عرب. تهران: انتشارات میزان.
- نیاکوئی، س.ا. (۱۳۹۵). کودتای نظامیان در مصر و ترکیه، زمینه‌ها و نتایج متفاوت. تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۲۷، صص. ۶۵-۹۶.
- نیاکوئی، س.ا. (۱۳۹۹). زمستان عربی و معمای دموکراسی در خاورمیانه. تهران: نشر سخن.
- هانتینگتون، س. (۱۳۸۱). موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم. ا. شهبسا (مترجم). تهران: نشر روزنه.
- Al-Anani, K. (2015). The 'Anguish' of the Muslim Brotherhood in Egypt. In: *Routledge Handbook of Arab Spring*. L. Sadiki (ed.). Routledge.
- Badawi, M. (2014). Middle class transformations in the Arab World. *Contemporary Arab Affairs*, 7(2).

- Beinin, J. & Vairel, F. (2011). *Social Movements, Mobilization, and Contestation in the Middle East and North Africa*. Stanford, CA: Stanford University Press.
- Blaydes, L. (2011). *Elections and Distributive Politics in Mubarak's Egypt*. Cambridge University Press.
- Goldstone, J.A. (2011). *Understanding the revolutions of 2011*. Foreign affairs, May/ June. Available at: <https://www.foreignaffairs.com/articles/middle-east/2011-04-14/understanding-revolutions-2011>
- Linz, J. & Alfred, S. (1996). *Problems of Democratic Transition and Consolidation, South Europe, South Amrica and Post-Communist Europe*. Johns Hopkins University Press.
- Niakooee, S.A. (2013). Contemporary Arab Uprisings: Different Processes and Outcomes. *Japanese Journal of political science*, Vol. 14.
- Osman, T. (2010). *Egypt on the Brink: From Nasser to Mubarak Yale*. University Press.
- Stephan, A. & Linz, J.J. (2013). Democratization theory and the Arab Spring. *Journal of Democracy*, 24(2).
- Schmitter, Philippe C. and Karl, Terry Lynn (1993). 'What Democracy is...and is Not.' in: Larry Diamond and Marc F. Plattner (eds). *The Global Resurgence of Democracy*, Baltimore MD: Johns Hopkins University Press.

References

- Al-Anani, K. (2015). *The 'Anguish' of the Muslim Brotherhood in Egypt. Routledge Handbook of Arab Spring* (L. Sadiki, ed.). Routledge.
- Badawi, M. (2014). Middle class transformations in the Arab World. *Contemporary Arab Affairs*, 7(2).
- Bashiriyeh, H. (2005). *Transition to democracy*. Tehran: Negah-e Moaser. [In Persian]
- Bashiriyeh, H. (2006). *Transition to democracy*. Tehran: Negah-e Moaser. [In Persian]
- Beinin, J. & Vairel, F. (2011). *Social Movements, Mobilization, and Contestation in the Middle East and North Africa*. Stanford: Stanford University Press.
- Bizaban, A.R. (2017). Comparative analysis of obstacles to democratic transition in the Middle East. *Social Sciences*, 26(78), 249-297. [In Persian]
- Blaydes, L. (2011). *Elections and Distributive Politics in Mubarak's Egypt*. Cambridge University Press.
- Ghazi Moradi, H. (2021). *Transitions to democracy*. Tehran: Akhtaran. [In Persian]
- Ghazvini Haeri, Y. (2011). *The tsunami in the Arab world: A discourse on recent developments (2011) in the Arab world*. Tehran: Amir Kabir. [In Persian]
- Goldstone, J. A. (2011). *Understanding the revolutions of 2011*. Retrieved from <https://www.foreignaffairs.com/articles/middle-east/2011-04-14/understanding-revolutions-2011>
- Huntington, S. (2002). *The third wave of democratization at the end of the twentieth century* (A. Shahsa, Trans.). Tehran: Rozaneh. [In Persian]
- Linz, J. & Alfred, S. (1996). *Problems of Democratic Transition and Consolidation, South Europe, South Amrica and Post-Communist Europe*. Johns Hopkins University Press.
- Mirtorabi, S. (2015). Analysis of popular uprisings in the Middle East from the perspective of the political economy of oil. *Political and International Studies*, 7(24), 91-137. [In Persian]

- Niakooee, S. A. (2013). Contemporary Arab Uprisings: Different Processes and Outcomes. *Japanese Journal of political science*, 14.
- Niakouei, S.A. (2012). *Anatomy of contemporary revolutions in the Arab world*. Tehran: Mizan. [In Persian]
- Niakouei, S.A. (2020). *The Arab winter and the enigma of democracy in the Middle East*. Tehran: Sokhan. [In Persian]
- Niakouei, S.A.M. (2016). Military coups in Egypt and Turkey: Different contexts and outcomes. *Political and International Studies*, 27, 65-96. [In Persian]
- Osman, T. (2010). *Egypt on the Brink: From Nasser to Mubarak Yale*. University Press.
- Pourhasan, N. (2016). The "deep state" of the military and the "coup of civil society" in Egypt (focusing on developments from 2011-2015). *Journal of Islamic World Political Studies*, 5(2), 53-74. [In Persian]
- Schmitter, P. C., & Karl, T. L (1993). What Democracy is...and is Not. (L. Diamond & M. F. Plattner, eds). *The Global Resurgence of Democracy*. Johns Hopkins University Press.
- Stephan, A. & Linz, J. J. (2013). Democratization theory and the Arab Spring. *Journal of Democracy*, 24(2).